

## انقلاب مشروطیت

دکتر محمود صادق زاده

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد بزد

### ۱- درآمد

با این که انقلاب مشروطیت یکی از مهم ترین رویداد اجتماعی و سیاسی ایران پس از اسلام است و به رغم آثار، تحقیقات و تحلیل های بسیاری که درباره ی آن صورت گرفته، متأسفانه هنوز، بنا به دلایلی، آن گونه که باید و شاید نکته های شایسته و درس های بایسته از حوادث تاریخی آن گرفته نشده است. گفته اند که: «تاریخ معلم انسان هاست» و اگر بر اساس فلسفه ی تاریخ و بر اساس متد تاریخی به رویدادها و پیدامندهای گذشته بنگریم، می توانیم، آینده را با توجه به درک موقعیت کنونی، پیش بینی کنیم و یا دست کم به قول «من جرب المجرب حلت به الندامه» در یک سوراخ دوبار و چندبار گزیده نشویم!

این بررسی ریشه یی و تحلیل اصولی، وقتی بیش تر ضرورت پیدا می کند که می بینیم اکنون نیز، چون دوره ی مشروطیت بزرگ ترین و مهم ترین مسأله ی اجتماعی و سیاسی ما برخورد «ما و غرب» است و این که ما از لحاظ توسعه ی اجتماعی و سیاسی، «دوران گذار» را پشت سر می گذرانیم و با مشکلاتی چون توسعه نیافتگی و بحران هویت و جهان تک قطبی و نظم نوین جهانی و «انفجار اطلاعات» و «مرزهای بی انتها» و ... روبه رو هستیم؛ به ویژه که ما در روبه رویی با فرهنگ غربی و تحولات جهانی، پس از طی مراحل: «سطحی و حسی» و «چند و چون و چرا»، به مرحله ی حساس «نقد و قضاوت» رسیدیم. به هر حال یکی از مشکلات اساسی ما در تحقیقات و تحلیل های تاریخی، نبودن «نقد تاریخی» و «روش شناسی» است.

شاید یکی از دلایل اصلی ناکامی بسیاری از جنبش های دینی و اجتماعی در جوامع اسلامی به نشناختن ضعف ها، غفلت ها و کمبودهای آن نهضت ها بر می گردد. بنابراین از جمله ی آن کارهای مهمی که صورت نگرفته نقد تاریخی تمدن اسلامی و تحولات جوامع و دولت و خلافت اسلامی بوده است. کاری که اروپایی ها در آغاز دوره ی پیداری و عصر «رنسانس» انجام دادند و گذشته ی خود را از دوران باستان به این طرف با دقت و روش علمی موشکافانه بررسی و نقد کردند.

ما در طول تاریخ به ویژه در دوران مشروطیت و پس از آن، به طور کلی، قربانی سه فاجعه بودیم: «فقر ایندولوژی، تفرقه ی سیاسی و تضاد طبقاتی». <sup>۱</sup> از طرفی خود این مشکلات معلول عوامل دیگری هستند که باید ریشه یابی شود. ما در این گفتار، با توجه به اصل اختصار و نبودن بضاعت علمی و مسایل دیگر، به طور گذرا، بعضی از ویژگی ها و پیامدهای مهم و دلایلی را که موجب شده انقلاب مشروطیت به اهداف عالی خود دست پیدا نکند و به قولی «ناکامی جنبش مشروطیت» را در پی داشته باشد، مطرح و بررسی خواهیم کرد.

### ۲- ویژگی های انقلاب مشروطیت

در مورد ویژگی های انقلاب مشروطیت و عوامل عدم موفقیت آن نظرات مختلفی وجود دارد. نظریه ی غالب این است که جنبش مشروطیت یک انقلاب بورژوازی بوده است. نه تنها روشنفکران مارکسیست بلکه اکثریت عظیمی از سایر تحصیل کردگان متجدد نیز بر این باور بوده اند. به نظر این گروه: جنبش مشروطیت ایران، یک انقلاب اجتماعی است. یک مبارزه ی خونین طبقات متوسط و سرمایه داری شهری ایران علیه فئودالیزم و این جنبش از لحاظ سازمانی هدفش برانداختن قدرت مطلقه فئودال و استقرار حکومت پارلمانی بورژوازی بود.<sup>۲</sup>

تحلیل گران این نظریه اعتقاد دارند که: طبقه ی بورژوا که به دلیل نفوذ و تأثیر ارتباط و تجارت با جوامع خارجی و غربی، قبلاً شکل گرفته بود، برای حفظ موجودیت خود و ایجاد محیط مناسبی که بتواند فعالیت های اقتصادی خود را با آزادی و امکانات هر چه بیشتر گسترش بدهد، به ناچار به تکاپو و مبارزه ی بی گیر دست می زند و دم و دستگاهی برای خود دست و پا کرده، به ایجاد اتحادیه های صنفی مختلف مبادرت می ورزد.

باقر مؤمنی، شعارهای این طبقه را این گونه توصیف می کند: «آزادی خواهی (آزادی برای تجارت)، مساوات طلبی (تساوی با اشراف و اعیان در امتیازات قانونی و استفاده از آن امتیازات)، تمرکز جویی (تبعیت از یک حکومت مرکزی و ایجاد امنیت برای تحصیل اموربازگانی)، وطن پرستی (مقابله ی بازرگانی با سرمایه داری خارجی) و بالاخره طرفداری از انقلاب (گرفتن حکومت از دست فئودال ها به نفع سرمایه داری داخلی)».

بنابراین، بورژوازی تازه به دوران رسیده ی ایران، از رژیم پوسیده ی موجود سرخورده و بی چاره می شود، اما این ها، خود به تنهایی قادر به مبارزه با تمام مشکلات نیستند و نمی توانند سلاح به دست بگیرند و با رژیم مبارزه کنند. بنابراین به تحریک عامه ی مردم می پردازند و با پخش بیانیه ها و صحنه سازی های گوناگون مردم را به مبارزه علیه حکومت فرا می خوانند و با زمینه هایی که وجود دارد، ناراضیان و مخالفان را متحد می کنند. همه ی اقبشار (روحانی، روشنفکر، کاسبکار و کارگر و دهقان) درخواست طبقه ی بورژوازی را می پذیرند و با پول و فکر آنان، انقلاب شعله ور می شود. برای نمونه «انجمن سعادت» که از بازرگانان ایرانی مقیم استانبول تشکیل شده، پیوسته به مشروطه خواهان کمک های مادی و معنوی می کند حتی وقتی روحانیان در شاه عبدالعظیم، متحصن شده بودند، تجار به طور پنهانی به آن ها پول می فرستند.<sup>۳</sup>

اما بعضی تحلیل گران دیگر، از جمله دکتر محمد علی همایون کاتوزیان<sup>۲</sup> این نظریه را به چند دلیل نمی پذیرند. یکی این که «مفهوم انقلاب بورژوازی مارکس محصول فلسفه‌ی تاریخ یا جامعه شناسی تاریخی اوست که زمینه اش در اروپاست و این نیز به نوبه‌ی خود بر فلسفه‌ی تحولات اجتماعی او به معنای وسیع آن مبتنی است. بنابراین بر اساس شواهد تاریخی و تجربی از تاریخ جوامع اروپایی بود که مارکس جامعه‌شناسی تاریخی یاد شده را مطرح کرد و صریحاً جوامع آسیایی را از این نظریه اش در مورد تاریخ مستثنی ساخت زیرا می‌دانست که هم جامعه شناسی و هم الگوی تحولات تاریخی در جوامع آسیایی، از جمله ایران، زمین تا آسمان با تجربه‌ی اروپا تفاوت دارد.

از سویی دیگر، گر چه تحلیل مارکسیستی از انقلاب مشروطه‌ی ایران با توسعه‌ی اقتصادی در قرن نوزدهم (که در نتیجه‌ی افزایش دادوستد با روسیه و اروپای غربی، موجب رشد بورژوازی شد و در نظام فئودالی، یا نیمه فئودالی موجود نمی گنجید)، تا حدودی قابل توجیه است به این حال باید دانست که ایران جامعه‌ی فئودالی نبود و نظام استبدادی، اجازه‌ی انباشت سرمایه گذاری بر روی ابزارهای گران قیمت و پر شمار تولید صنعتی را که به سرعت قابل تبدیل به پول نبودند نمی داد.

بنابراین، ماهیت هر انقلابی را با بررسی اهداف طرفداران، مخالفان و نتایج آن می‌توان دریافت. در انقلاب مشروطه، هدف اصلی و در واقع همه‌ی خواسته و شعار محوری انقلاب، عبارت بود از مشروطه به معنی حکومت مشروط به قانون. تقریباً همه‌ی تجار و کسبه و پیشه وران، اکثر علما و روحانیان، بسیاری از ملاکان و سران ایلات، اغلب اهالی شهرها و تمامی روشنفکران تجدد خواه، به طور فعال یا غیر فعال از آن حمایت کردند. به ویژه، که بدون پشتیبانی کامل رهبران مذهبی بزرگ این پیروزی (گر چه دولت مستعجل!) به دست نمی آمد. نکته‌ی مهم تر این که برخلاف همه‌ی انقلاب‌های کوچک و بزرگی که از قرن هفدهم به بعد در اروپا روی دادند، حتی یک طبقه‌ی اجتماعی به صورت طبقه‌ی خاص در برابر انقلاب مشروطه ایستادگی نکرد. سرانجام در ارتباط با اهداف و خواسته‌ها، بزرگ ترین دستاورد انقلاب مشروطه، خود مشروطه بود: حکومت بر پایه‌ی قانون اساسی با درکی که مبارزان و حامیان انقلاب از آن داشتند.

بعضی دیگر، نظرشان این است که تمام نهضت مشروطیت از توطئه‌ی انگلیسی‌ها برای کوتاه کردن دست روس‌ها از ایران، منشأ گرفته است.<sup>۳</sup> این نظر در میان نسل‌هایی شایع بود که مستقیم یا غیر مستقیم از انقلاب حمایت کرده، اما بعد پشیمان شده بودند؛ هم به دلیل این که امیدهای آرمانی اشان نقش بر آب شده بود و هم بیشتر به علت آن که اندکی بعد از جشن پیروزی، هرج و مرج کشور را فرا گرفته بود و خطر تجزیه بر میهن سایه افکنده بود.

ولی در هر صورت، انقلاب مشروطه، اولین قیام عمومی در تاریخ ایران بود که برخلاف شورش‌های گذشته علیه سلاطین مستبد، تنها در صدد ساقط کردن یک دولت استبدادی خاص نبود، بلکه برنامه‌ی مثبت روشنی هم، ملهم از تجربه‌ی اروپا داشت که عبارت بود از: از میان برداشتن حکومت استبدادی و جایگزین کردن آن با حکومت قانون در قالب سلطنت مشروطه. و سر انجام موفق شد، قانون اساسی ای را مستقر کند که هم شالوده ای قانونی (در مقابل حاکمیت استبدادی

دیرین) برای دولت فراهم می‌آورد و هم حکومتی پارلمانی با اصول اساسی دموکراتیک. از این رو، آن انقلاب هم به سود زمین داران بود، هم به سود طبقات بازرگانان، زیرا هم بنیان مالکیت اموالشان را استوار می‌کرد و هم به آن‌ها، قدرت سیاسی واقعی و مستقل می‌داد. این در بهترین حالت می‌توانست، به شکل‌گیری دولت جدیدی بینجامد که نماینده‌ی پایگاه اجتماعی قدرتمندی باشد. اما وضعیت کاملاً بی‌سابقه‌ی جدید در فرهنگ جامعه‌ی ایران، ریشه‌ی نداشت و سنت دیرینه‌ی هرج و مرج ناشی از سقوط دولت به قوت خود باقی بود. از این رو، سال‌های پس از انقلاب، شاهد بی‌ثباتی و تفرقه‌ی روز افزون هم در مرکز و هم در ولایات بود که بر اثر آن، شاید هر ناظر بی طرفی تجزیه و متلاشی شدن کامل کشور را پیش بینی می‌کرد؛ چنان که پس از سرنگونی دولت صفوی در قرن هیجدهم (دوازدهم هجری) پیش آمده بود. دخالت فزاینده‌ی بیگانگان، از جمله انگلیسی‌ها و مخصوصاً روس‌ها، نیز در این میان تأثیر داشت و فعالیت‌های ارتش‌ها و ایادی روس و عثمانی و انگلیس در جنگ جهانی اول به روند فرو پاشی دامن می‌زد.

با این حال، «حکومت قانون»، سلطنت مشروطه و حتی دموکراسی (که به آن حکومت ملی می‌گفتند)، اسماً به دست آمده بود؛ اما واکنش عموم مردم تفاوتی با رفتار استبدادی که جامعه‌ی ایرانی همواره پس از سرنگونی حکومت‌های استبدادی از خود نشان داده بوده نداشت. واژه‌های قانون و آزادی، کما بیش به یک معنی به کار می‌رفتند. زیرا قانون برای ایرانیان، مساوی بود با آزادی از بند حکومت استبدادی. بنابراین در عمل هم قانون و هم به‌خصوص آزادی، با رهایی از بند حکومت استبدادی و هر قیدی و حتا از قید خود قانون، یکسان تلقی می‌شد. پس تجربه، همان، تجربه‌ی آشنای قدیم بود در لباس جدید....

### ۱۱- دلیل ناکامی انقلاب مشروطیت

#### ۱۱-۱- مشکل تجد طلبان و روشنفکران

همه‌ی نویسندگان و روشنفکران تجدد طلب ماه خواهان برقراری حکومت قانون بودند، اما به این موضوع توجه نداشتند که ایجاد چنین حکومتی در اروپا، به دنبال تحول در مبانی فکری و ارزش‌های اخلاقی و تغییر در قواعد رفتار اجتماعی، امکان پذیر شده است و به صرف پند و اندرز و ترویج علم و دانش و یاد آوری فواید مادی و معنوی حکومت قانون نمی‌توان چنین حکومتی برپا ساخت. انسان‌ها در مغرب زمین، عالماً و عاملاً حکومت قانون را صرفاً برای فواید فرولان آن اختراع نکردند بلکه برقراری تدریجی و خود به خودی چنین حکومتی در جوامع اروپایی به دنبال تحول در اندیشه‌ها و ارزش‌ها صورت گرفت. بنابراین تجد خواهان مشروطیت به این تفاوت ما هوی بین حکومت‌های جدید غرب و حکومت سنتی توجه نداشتند و گمان می‌کردند که اصول تمدن جدید و حکومت قانون را به صرف پند و اندرز یا حيله و نیرنگ و اگر نشد با زور و انقلاب می‌توان در جامعه‌ی سنتی مانند ایران، جاری ساخته از این جهت می‌توان گفت که در جامعه ای که اندیشه‌ی سنتی بر آن حاکم است نمی‌توان اصول حکومت قانون و تفکیک قوا و غیره را جاری و ساری ساخت. بدون کنار نهادن جنبه‌ی تقدس از حاکم نمی‌توان از حکومت قانون سخن گفت.

بلیژیک و فرانسه» بود که با شرایط و ویژگی‌های حکومت و ساختار قدرت ایران، ناهماهنگ بود.<sup>۶</sup>

بنابراین، مشکل اصلی تجددطلبان در این زمینه، این بود که به موقعیت اجتماعی و سیاسی و مکانی و به اصطلاح «جغرافیای کلام و پیام»، توجهی نکرده بودند، به ویژه این که ایران برخلاف کشورهای غربی، از سنت پارلمانی نیرومندی نیز برخوردار نبود و از سوی دیگر، قانون اساسی و شیوه‌های زندگی جدید در جامعه‌ی ما نهادینه نشده بود.

### ۳-۲- مشکل نبودن لوازم و مصالح آزادی و حکومت مردمی

اصولاً، مشکل نبودن لوازم و مصالح حکومت مردمی و برقراری آزادی‌های اجتماعی یکی از موانع تاریخی ما است و از آغاز مشروطیت نیز وجود داشت که آزادی خواهان و مشروطه طلبان، به زمینه‌ها و لوازم ضروری برای تحقق آزادی و دموکراسی، توجه نکرده بودند و فکر و برنامه‌ی نداشتند. در واقع آنان برای روابط و مناسبات آزادمثانه، بین دولت و ملت از یک سو و میان اقشار مختلف و طبقات دیگر اجتماعی با هم از سویی دیگر، نیندیشیده بودند. در حالی که برای ایجاد جامعه‌ی مدنی و نهادینه شدن رفتارهای اجتماعی و تحقق فرهنگ مشارکتی، رفع موانع و فراهم شدن زمینه‌های آن بسیار اهمیت و ضرورت دارد. مثلاً، یکی از آن زمینه‌ها و شرایط، انقلاب صنعتی و کشاورزی و تحقق عقلانیت و برقراری قراردادهای اجتماعی پایدار و مطمئن است که هنوز هم یکی از مشکلات اساسی جامعه‌ی ما است.

بنابراین اگر کسی بپرسد که چرا از حدود یک قرن پیش که اصول آزادی و رهایی از استبداد و استعمار در کشور ما مطرح شده و خیلی زودتر از بسیاری از جوامع اروپای شرقی، آسیا و آمریکایی جنوبی و... با مشروطیت و انقلاب آشنا شده ایم، و به رغم زحمات و فداکاری‌های بسیاری که در این راه متحمل شده ایم، هنوز از نظر دست یابی به یک دموکراسی مستقر و مستمر محروم و ناکام هستیم و هنوز اندر خم یک کوچه مانده ایم باید گفت: این‌ها به عوامل یاد شده بستگی دارد.<sup>۷</sup> از طرف دیگر، نمی‌دانستیم که «وحدت یا انضباط سیاسی»، به معنای نبودن اختلافات و کشمکش‌ها بین احزاب و گروه‌ها نیست، بلکه به این معناست که با وجود این کشمکش‌ها، بدون یک چارچوب قانونی و نهادینه شده، از دست می‌رود و به هرج و مرج تبدیل می‌شود و نه تنها به دموکراسی حقیقی که نتیجه‌ی توسعه‌ی سیاسی زیربنایی است، دست نمی‌یابیم، بلکه زمینه را برای آشفتگی‌ها و تفوق حکومت استبدادی، در این آشفته بازار بیشتر فراهم کردیم.

### ۳-۳- بی‌تربیتی (هبران مشروطیت) (رومانیون و روشنفکران)

درباره‌ی تأثیر دو طبقه‌ی مهم روحانیان و روشنفکران در ایجاد حرکت و جنبش مردمی و سپس موجبات ناکامی مشروطیت، افراط و تفریط‌های گوناگون صورت گرفته است. واقعیت این است که هر دو طبقه در جنبش مشروطه، در نقش و لباس خود، تأثیر بسیار زیادی داشتند. روشنفکران در پاشیدن بن‌های آزادی خواهی و قانون گرایی و تجددطلبی و روحانیان در کارگردانی و برانگیختن عامه‌ی مردم علیه استبداد و استعمار و استفاده از موقعیت‌های حساس، جایگاه والایی در

این‌ها مسایلی است که تجددخواهان بدان التفات نداشتند نتیجه‌ی چنین غفلتی این بود که مشروطه خواهی، وقتی تحقق یافته از همان آغاز دچار تناقضات غیر قابل حل شد.

از طرفی، پس از استقرار مشروطیت، به دلیل ضعف دولت مرکزی و هرج و مرج و تئوری توطئه سیاسی در ایران (که بعداً بیشتر درباره‌ی آن توضیح می‌دهیم)، روشنفکران و متجددان، به جنبه‌ی خاصی از تمدن غربی، یعنی ناسیونالیسم متمایل شدند. اما در شرایطی که در جامعه‌ی ما وجود داشت، روشنفکران از توجه به مفهوم جدید ملت در غرب غافل شدند و «میهن پرستی قوم گریانه‌ی ایرانی» را به جای مفهوم کاملاً جدید «ملت» خلط کردند و بنابراین به نتایج نامطلوب دست پیدا کردند. از دیدگاه دکتر موسوی غنی نژاد: «از این طریق شاید بتوان، توضیح داد که چرا اغلب تجددطلبان و مشروطه خواهان که حقیقتاً برای حکومت قانون و آزادی‌های سیاسی، سینه چاک می‌کردند، به نوعی با استبداد رضا شاهی کنار آمدند و تصریحاً یا تلویحاً از اقدامات وی حمایت کردند» و با توجه به اوضاع و احوال جهانی و داخلی و بنا به دلایلی، حکومت رضاشاه از دیدگاه تجددطلبان قابل توجیه بود.<sup>۸</sup>

موضوع دیگری که تجدد طلبان خیلی بر آن تأکید می‌کردند، مشکل بی‌سوادی و ناآگاهی مردم بود و راه حل پیشنهادی آنان، مسأله‌ی «تربیت ملت»<sup>۹</sup> آنان تصور می‌کردند که با توجه به باسوادی مردم و رواج علم و دانش میان توده‌ی مردم، روابط پیشرفته‌ی اجتماعی، خود به خود، جای‌گزين روابط سنتی و توده‌یی می‌شود و استبداد داخلی و سلطه‌ی خارجی (که ناشی از نادانی عمومی است) از بین می‌رود.

اکنون نیز بعضی از روشنفکران همین گونه تصور می‌کنند؛ اما هم آنان و هم اینان، به این نکته توجه ندارند که روابط پیشرفته و نو گرای، بیشتر به دیدگاه ارزشی و بینشی افراد ارتباط دارد تا به افزایش سواد و دانش. اگر انسان از درون دگرگون نشود و عناصر سازنده‌ی اجتماع متحول نشود، گسترش علم و دانش و توسعه‌ی تعلیم و تربیت موجب رشد و ترقی نخواهد شد. بنابراین، آزادی، برابری، قانون گرایی و دیگر اندیشه‌های نوگرای، موضوعاتی صرفاً علمی نیستند که با افزایش سواد و دانش به دست بیایند، این نکته‌ی بسیار مهمی است که بعضی از اندیشمندان فرهیخته‌ی ما از جمله سید جمال‌الدین اسدآبادی، اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی و... نیز بدان توجه داشتند که پیش‌زمینه‌ی تحولات اجتماعی، سیاسی و پیشرفت‌های اقتصادی، «انقلاب فکری و درونی» است؛ بنابراین «آزادی پیش از آگاهی، موجب بند دیگری است» و شاید این آرزوی ملی و تاریخی آنان در این زمینه، بدین منظور بود که: «در مشروطه، ای کاش به جای آن که به تغییر رژیم می‌پرداختیم، به تغییر خویش می‌پرداختیم».<sup>۸</sup>

این که اقبال لاهوری (که بعضی او را «معمار تمدن جدید اسلامی» می‌دانند) بر بازسازی تفکر دینی و تجدد نظر در اندیشه‌های اسلامی تأکید داشت و عقیده داشت که «پیش از آزادی مسلمانان، اسلام را آزاد کنید»، توجه به همین مطلب است که با شناخت عمیق خود و اجتماع است که می‌توانیم، درون انسان را متحول کنیم و جامعه را.

مشکل دیگر متجددان که یکی از دلایل عدم موفقیت مشروطیت هم بود، این است که برای برقراری حکومت قانون و تأمین حقوق ملت باید اصول قانونی را تدوین می‌کردند و به ناچار، قوانین اساسی و حقوق مدنی جوامع اروپایی را برگزیدند، در واقع به گفته‌ی فرزام اجلالی: «قانون اساسی، رونویسی دست چندم از قوانین اساسی و مدنی



تاریخ از داود شهیدی

مشروطیت نیست بلکه غرض این است که حتی رهبران روحانی و روشنفکر مشروطیت هدف برنامه و راه کار مشخصی از قبل تعیین شده نداشتند و طبیعی است که عامه مردم نیز از مجلس و مشروطه و قانون و... اطلاعی نداشتند و به دلیل به تنگ آمدن از استبداد و اجحاف و تبعیض و... عاشقانه جانبازی‌ها می نمودند. به هر حال، بنا به دلایل فوق، هر چه از مشروطیت می گذرد، حضور و مشارکت روحانیان در مشروطیت (به ویژه مشروطیت دوم) کم رنگ تر می شود به طوری که عده ای آن را انحراف و شکست مشروطیت به حساب می آورند. این مطالب در گفتگوها و مذاکرات سران مشروطیت به خوبی روشن است.<sup>۱۳</sup>

### ۱۳-۴- دخالت کشورهای استعمارگر و وجود «کنوری توطئه» در فرهنگ سیاسی ایران

به یقین، یکی از موانع بسیار مهم بر سر راه انقلاب مشروطیت دخالت دولت‌های خارجی به ویژه روسیه انگلیس و فرانسه است که به دلیل شرایط خاص جهانی و موقعیت تاریخی و اقتصادی ایران، قصد داشتند حوزه‌ی نفوذ خود را توسعه دهند و به مطامع خود دست یابند.

روس و انگلیس علاوه بر چپاول و غارت منابع اقتصادی در گرفتن امتیازات بسیار از ایران، باعث شدند نیروهای فعال، به جای مشارکت در سازندگی کشور، جنبش‌های ملی علیه استعمارگران متجاوز، به پا کنند که از همه مهم تر، نهضت خیابانی در آذربایجان، نهضت چنگل در گیلان و قیام کنل پسیان در خراسان و... بود.

علاوه بر این، استعمار در لحظات بسیار مهم تاریخی در این سرزمین وارد عمل شده و مانعی بر سر راه پیشرفت و توسعه‌ی ما قرار داده است. به جز هجوم‌ها و دخالت‌های مستقیم استعمار، می بینیم که انگلیس به دلیل خطر کمونیسم، بسیار سریع دستاوردهای انقلاب مشروطیت را به کمک استبداد رضا خانی مثله کرد. در جریان نهضت ملی نیز، جهت تسلط بر منابع نفتی و باز مقابله با خطر کمونیسم، کودتای ۲۸ مرداد را به وجود آورد.<sup>۱۴</sup>

حتی پیش از این هم، یکی از موانع اصلی بر سر راه اصلاحات و اقدامات امیرکبیر، مقاصد سودجویانه و توطئه‌های دول استعماری بود.

از طرفی مقاومت سنتی - مذهبی ما در برابر هجوم استعمار، تقابلی شوم و نامبارک در منافع بلند مدت و نیز در برنامه‌های نوسازی و پیشرفت اقتصادی ما ایجاد کرده است. چون تمام مقاومت‌های سنتی در برابر نوسازی‌ها و نوگرایی‌ها، از زاویه‌ی نفی و براندازی بوده است. بنابراین در تقابل سنت و استعمار، معمولاً نوگرایی هم قربانی شده است و هر بار از سوی یکی از این جریان‌ها ضربه‌ی کاری خورده است؛ به عنوان مثال در نهضت مشروطیت استبداد سیاسی که از منهدب جنا شده است، به دلیل دخالت خارجی، چالشین انقلاب مشروطیت و دموکراسی شد و بنابراین رضاخان، نوگرایان را از صحنه‌ی اجتماعی حذف کرد.

به هر حال، جنگ‌های داخلی میان مشروطه خواهان و طرفداران استبداد و نیز تفرقه‌های سیاسی، آشغال کشور، بی ثباتی سیاسی و رکود اقتصادی، هرج و مرج از نقشه‌های استعماری به دور نبوده است. بنابراین به دلیل همین هرج و مرج و آشفتگی‌هاست که مردم آرزو

تاریخ مشروطیت دارند.

البته، گاه روحانیان در نقش روشنفکران و گاه روشنفکران در لباس روحانیان عمل می کردند. با این حال، هم روحانیان به عنوان مهم‌ترین دسته از کارگردانان مشروطه خواهی و هم روشنفکران به عنوان ایجاد کنندگان فکر آزادی خواهی و مشروطه طلبی، دچار نواقصی بودند. واقعیت امر، این است که روحانیان به دلیل سنت حوزه و طبیعت درس و بحث‌شان، آن گونه که باید و شاید، از فلسفه‌ی سیاسی غرب و ماهیت انقلاب‌های جهانی، اطلاعی نداشتند برای همین بود که آنان در برخورد با جریان مشروطه خواهی، چند دسته شدند؛ همان طور که در گذشته نیز با توجه به زمینه‌های فقهی و فعالیت‌های اجتماعی و دولتی، دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. گر چه عده‌ی اعتقاد داشتند که در دور نگه داشتن روحانیان از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و اصولاً دخالت «دیانت در سیاست» انگیزه‌های سیاسی بی تأثیر نبوده است.<sup>۱۱</sup> حتی بروز فتنه‌ی «بابیه»، استفاده از خلایق است که با دور نگه داشتن روحانیان از صحنه‌ی سیاسی به وجود آمده بود، تا از قدرت و نفوذ روحانیان در میان توده‌های مردم سوء استفاده شود. زیرا یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی مذهبی ایران، آمادگی مردم برای بروز عکس العمل‌های فوری نسبت به هر واقعه‌ی ای است که رنگ و بوی مذهبی داشته باشد. با این حال گروهی از روحانیان از همان ابتدا از روی شک و تردید و بدبینی به مشروطیت نگاه کردند. دسته‌ی دیگری هم که مشروطه طلب شدند، به علت بی اطلاعی شان از نظریه‌ی حکومت پارلمانی و قانون گذاری، سعی داشتند لباس دین را بر تن مشروطیت کنند و رنگ و لعاب مذهبی به آن بدهند. برای همین بود که بعداً جهت گیری سیاسی آنان دچار تشتت شد و پس از تشکیل مجلس، دور اندیشی و تأثیر خود را از دست دادند و به قولی «روحانیانی چون بهبهانی و طباطبایی که جزء رهبران مشروطیت به شمار می آیند پس از گشایش مجلس اول و استقرار مشروطه در ایران، تازه معنی مشروطیت را فهمیدند و به ناسازگاری آن با عادات ذهنی و اعتقادات دینی خود پی بردند».<sup>۱۲</sup>

منظور ما از این بحث کم رنگ شدن تأثیر علمای دینی در



## ۵- مشکل نشناختن عمیق غرب

### و غرب ستیزی ایرانیان

یکی از عواملی که باعث شده است ما آن گونه که باید، فرهنگ غرب را نشناسیم، خصلت اجبار و اگره در آشنایی با غرب بوده است. از این رو جست‌وجوی ما در شناخت غرب، به ناچار به جنبه‌های خاصی از تمدن و پیشرفت غربی محدود شده است. از طرفی ما هیچ گاه به طور ریشه‌ای، به شناخت اندیشه‌ها و ارزش‌های تمدن جدید غربی احساس نیاز پیدا نکردیم. این ویژگی از همان ابتدا، باعث شده که برداشت ما از فرهنگ غرب، اغلب سطحی و غیر علمی باشد. بنابراین غرب‌گرایی ما سطحی و ظاهری و غرب ستیزی ما نیز فاقد سنجش و قضاوت عادلانه بوده است. شاید یکی از مشکلات ما این بوده که از همان آغاز سعی داشتیم دستاوردهای مادی و فنی غرب را اکتساب کنیم و همان گونه که پیش از این گفته شد از زمینه‌های بنیادی توسعه غفلت ورزیدیم.

این بی توجهی به چگونگی دست یابی به جامعه‌ی مدرن و عدم فراهم کردن علل و اسباب آن، یکی از مهم‌ترین منشأ علل شکست مشروطیت و به طور کلی توسعه نیافتگی ماست.<sup>۱۷</sup>

البته غرب ستیزی ما، ریشه‌های تاریخی دارد و دلایلی که بعضی موجه و بعضی غیر موجه است و به سوابق استعماری و نامبارک ارتباط غرب با شرق بستگی دارد. با این حال، متأسفانه این ذهنیت منفی نسبت به غرب، موجب شده است به طور جدی فرهنگ غرب را تجزیه و تحلیل نکنیم و به نقد آن نپردازیم.

از این رو، به گفته‌ی دکتر زیبا کلام،<sup>۱۸</sup> «غرب ستیزان ما، همان قدر نسبت به غرب و شناخت بنیان‌های فکری و معرفتی آن بیگانه اند که غرب باوران عصر مشروطه بودند. سید حسن تقی زاده که معتقد بود از «فرق سر تا نوک پا بایستی غربی شد» همان قدر از غرب بی اطلاع بود که مرحوم جلال آل احمد که غرب زدگی و تمایل به غرب را بزرگ‌ترین آفت و بلای جامعه‌ی ایران، بالاخص روشنفکرانش می‌دانست».

به نظر تحلیل‌گران و جامعه‌شناسان و دردشناسان کنونی، اولین نکته‌ای که در بحث برخورد با غرب مطرح می‌شود و ضرورت دارد، این است که تعریفی دوباره از غرب ارائه کنیم و منظورمان را از غرب مشخص کنیم. در ابتدا وقتی در ایران از غرب صحبت می‌شد منظور عمدتاً انگلیس بود و بعد به تدریج اروپای غربی و سپس آمریکا. بعدها کانادا و امثال آن و اخیراً کشورهایی مثل ژاپن نیز در این مفهوم قرار گرفته‌اند.

در حوزه‌ی معارف تجربی، هر مفهومی جایگاهی دارد. بنابراین به تاریخ‌پیدایش، سیر تکامل و جوانب گوناگون آن باید توجه کرد. غرب یک مفهوم جغرافیایی دارد، یک بعد نژادی و ابعاد دیگری چون استثمار، استعمار، صنعت و غیره، از این رو مفهوم غرب به مرور تغییر کرده و باز هم در حال تغییر است و نباید در دام تعاریف و مفاهیم قبلی از غرب گرفتار شد.

بحث این است که آیا غرب ستیزی ما، مبارزه‌ی با همه‌ی جنبه‌ها و مفاهیم فرهنگ غرب است؟ از طرفی آیا می‌توانیم بدون توجه به ابعاد جغرافیایی، مکانی و زمانی، از تمدن صنعتی صحبت کنیم؟ یکی از مسایل جامعه‌ی ما، این است که نزدیک به یک صد سال است که موضوع مقابله با غرب را بیان می‌کنیم و واژه‌هایی

می‌کنند، چکمه پوشی چون رضاخان بیاید و با زور هم که شده، نظمی برقرار کند و یک پیشرفت سطحی شبه مدرنیسمی ایجاد کند. گر چه تأثیر دخالت خارجی در شکست جنبش مشروطیت در نظر همگان قطعی است، با این حال همه‌ی مشکلات را به گردن خارجی انداختن، سرپوش گذاشتن بر بسیاری از موانع و نواقص داخلی است، زیرا، گاه دشمن ستیزی افراطی و ضدیت با اجنبی، ما را از استبداد داخلی و مشکلات اجتماعی غافل می‌کند.

جامعه‌ی ایران به دلیل سابقه‌ی طولانی استبداد زدگی تاریخی، وجود حق مالکیت در دست دولت و عدم ایجاد طبقه‌ی اجتماعی مستقل، متأسفانه، پس از مشروطیت نیز، استبداد را از خود دور نمی‌کند. در دوره‌ی مشروطیت مشاهده می‌کنیم که دهقانان و زحمتکشان شهری، انقلابی‌ترین طبقات هستند. ولی آنان در آستانه‌ی انقلاب باقی می‌مانند و فراموش می‌شوند، به طوری که به قول نهرود «پس از چند سال، انگار انقلاب نیروی خود را از دست می‌دهد و به سوی خودش باز می‌گردد و فرزندان خودش را می‌خورد». آن وقت دوره‌ی ضد انقلاب فرا می‌رسد و تمام تلاش‌ها بی ثمر می‌شود و متأسفانه انقلاب مشروطه هم چنین سرنوشتی می‌یابد.<sup>۱۵</sup>

بنابراین، گر چه مشروطه‌یی اتفاق افتاده، اما دولت مشروعه‌یتش را از قانون و مشارکت مردمی نمی‌گیرد و از طریق توطئه و شورش، با حفظ حکومت استبدادی و شخص مستبد، تنها دولت‌ها عوض می‌شوند و باز هم تجارب سنتی حکومت پا برجا می‌ماند. در هر حال، حذف فرد مستبد و حفظ سیستم استبدادی و تسلسل استبداد، بی نظمی در تحولات انقلاب ایران، عمده کردن ضدیت با اجنبی و کم توجهی به اصلاحات داخلی و شکل‌گیری «تئوری توطئه» در فرهنگ سیاسی ایران، از مواردی هستند که به عنوان علل شکست و عدم موفقیت انقلاب مشروطیت مطرح می‌شود.

ایران در حالی به قرن بیستم پای گذارد که از گذشته‌ی خود تحلیل مشخص نداشت و نسبت به آینده‌ی خویش نیز نامطمئن بود. یعنی بین سنت گرایی و مدرنیسم، آسیایی بودن و اروپایی شدن در نوسان و در رقابت دیپلماتیک اقتصادی و نظامی میان روس و انگلیس آلت دستی ناتوان بود. در چنین وضعیتی، روشنفکران نو اندیش، فوری‌ترین برنامه‌ی خود را حذف سیستم مطلقه و جای‌گزینی سیستمی با اختیارات محدود و مشروطه بر پایه‌ی قانون قرار دادند، این سیستم از طرف جامعه‌ی مذهبی نیز استقبال شد. گر چه بعد اقلیت کوچک ولی مهمی از علما به رهبری شیخ فضل الله نوری با نهضت مخالفت کردند و خواستار حکومت مشروطه‌ی مشروعه شدند و متأسفانه در این راستا، با حکومت خودکامه که از حمایت روسیه‌ی تزاری برخوردار بود، هم جهت شدند.

انقلاب به وسیله‌ی روشنفکران به سوی تأسیس حکومت دموکراتیک پیش رفت و قانون اساسی با اقتباس از قانون بلژیک، تأسیس شد، اما فرصتی برای دگرگونی در عناصر و واقعیت‌های جامعه‌ی سنتی پیش نیامد. پس از آن ایران در معرض آسیب‌های جنگ جهانی اول و سپس در آستانه هرج و مرج قرار گرفت و باز «تئوری توطئه‌ی سیاسی و حکومتی» که نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر یک سیستم مطلقه و خودکامه بود، بر پا شد. سیستمی که در آن قانون و برنامه ریزی وجود نداشت.

چون غرب زدگی و غرب گرایی را مطرح می‌کنیم، اما توجه نمی‌کنیم که این واژه‌ها متحول شده‌اند و مفاهیمی یافته‌اند که شاید منظور ما نبوده است؛ مثلاً وقتی مسأله‌ی مقابله با غرب مطرح می‌شود، مشخص نیست که رویارویی با علم و فن آن منظور است یا با اخلاق و فلسفه و هنرش.<sup>۱۹</sup>

به هر حال، به گفته‌ی نکته‌سنج مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب در نه شرقی، نه غربی، انسانی<sup>۲۰</sup> «آنچه که امروز مجموعاً فرهنگ غربی خوانده می‌شود و از لحاظ سیاسی، مفهوم استعمار را، از جهت حکومت‌ش شیوه‌ی دموکراسی را، از نظر اقتصادی فکر کاپیتالیسم را و از نظر گاه آرمان اجتماعی اندیشه‌ی ناسیونالیسم را به خاطر می‌آورد؛ هر چند اول بار در غرب ایجاد شده و محصول طبقه‌ی بورژوا و مولود دو قلویش مائشین و استثمار است» با این حال، نه تنها از تأثیر و نفوذ اندیشه‌های شرقی بی‌بهره نیست، بلکه اکنون همه جا را فرا گرفته است و حتی تحت تأثیر جلوه‌ها و مظاهر آن فرهنگ بوده که دنیا متحول و مباحثی چون: انقلاب صنعتی، رنسانس، توسعه، مدرنیسم، پست مدرنیسم و حتی اصطلاحاتی، مانند: غرب زدگی، غرب گرایی، تهاجم فرهنگی و.... مطرح شده است.

بنابراین، گرچه این فرهنگ غربی (که هدف آن «نیل به حداکثر قدرت و آزادی و نیل به تفوق قطعی» است) خود نیز دچار بعضی از تناقضات و تضادها و انحطاطات شده و سرانجام محکوم به زوال است، با این حال تنها به غرب محدود نمی‌شود، بلکه با رشد فرهنگ شهرنشینی و تشکیل طبقه‌ی بورژوا و فراهم شدن زمینه‌های پیداری و آزادی خواهی در جوامع دیگر نیز تحقق می‌یابد.

منظور این است که «غرب یک تمدن مستقل مجزایی نیست که بتوان به آن روی آورد و یا از آن اجتناب کرد. پیرامون ما، صرف نظر از خود ما، هر چه هست، غرب است و یادآور حکایت ماهی‌ها است که توی آب بودند و به آن‌ها گفته می‌شد: حیات و مرگ شما به آب بسته است، باید در جستجوی آب بگردید. ماهی‌ها همه جا به جستجو برخاستند که آب کجاست. آخر کار یک ماهی عارف به آن‌ها گفت: شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من به شما بگویم، آب کجاست؟

البته این نکته را نباید از یاد برد که ما می‌توانیم از بعضی از مظاهر تمدن غربی که با روح فرهنگ و اقتصادی حیات و تاریخ ما مغایرت دارد، پرهیز کنیم. در واقع تسلیم به جاذبه‌های نامطلوب همین فرهنگ غرب است که «غرب زدگی» خوانده می‌شود و بی‌هیچ شک یک پدیده‌ی خجلت آور زندگی امروز ماست.<sup>۲۱</sup>

ولی فرهنگ ایرانی که دارای مایه‌های بسیار غنی و عمیق انسانی و ارزشی است و در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود، در برخورد با فرهنگ‌ها و حتی در مقابله با هجوم‌های گوناگون، سربلند و مقاوم بوده و تجربه‌های بسیار موفقی داشته است و از قدرت شگفت‌انگیز هضم بسیار والایی برخوردار است، در رویارویی با فرهنگ غرب، هیچ جای نگرانی نیست:

آنچه مایه‌ی تأمل است، این که دشمن ستیزی‌های افراطی و پرداختن دایمی به مبارزه با غرب و رویه رو شدن با تهاجم فرهنگی و دچار جنگ‌های زرگری شدن، موجب شود از اهداف اصلی و از آفرینندگی و نوگرایی به دور بمانیم و فرصت‌های تاریخی را که می‌توان، جامعه را به توسعه و پیشرفت اصولی رهنمون کرد، از دست

بدهیم و حکایت آن بازیگر، نقد حالمان شود که وقتی «.... بر روی صحنه نقش را بازی می‌کند، به جای آن که خود را به کلی تسلیم نقش خویش بکند، دایم به تماشاگران و دگرگونی‌هایی که در سیما و نگاه و سکنات آن‌ها روی می‌دهد، توجه کند از ایفای نقشی که بر عهده دارد، باز می‌ماند و نیروی فاعلی او صورت انفعالی می‌گیرد، گمان می‌کنیم توجه دایم به این که غرب درباره‌ی ما چه می‌اندیشد و یا در ما چه تأثیری دارد، نیز فرهنگ ایرانی را از آفرینندگی خویش باز می‌دارد و وادارش می‌کند که نقش خویش را به خاطر تماشاگران، غربی‌ها و غربی ستایان، فدا کند...»<sup>۲۲</sup>

#### ۴- نتیجه

فرهنگ ایران یا ادبیات ایران باید با غرب چه کند و نسبت به برخورد با آن چه واکنشی نشان دهنده فکر بی‌دردان است. اهل درد، اهل شور و شوق، در مورد فرهنگ و ادب، همان کاری را می‌کنند که باید کرد. همان کاری که فرهنگ ایرانی در گذشته‌ی خویش در مورد مسائلی مشابه کرده است و به همان سبب حالا فرهنگ مستقل و زنده و بالنده‌ای است؛ نه شرقی، نه غربی، انسانی.<sup>۲۳</sup>

و آن چه که از تاریخ مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی و پیروزی دوره‌ی مشروطه می‌توانیم درس بگیریم، این است که: برای ایستادن در برابر آن فرهنگ غربی که خود را تنها، نماینده‌ی تمدن، دموکراسی و حقوق بشر، شیوه‌های متعالی زندگی و حاکم مطلق زمان و مکان گمان می‌کند، بیش از هر چیز باید خود را توانمند و غنی بسازیم.

از طرفی این نکته‌ی تاریخی را باید آویزه‌ی گوش هوش کنیم که با شناخت عمیق و درست غرب است که می‌توانیم آگاهانه و مسئول به تجدید حیات سازنده‌ی خود بپردازیم و به حقیقت راستین خود باز گردیم. ■

#### ماخذ

- ۱- شریعتی، دکتر علی، مجموعه‌ی آثار، ۲۶، ص ۲۷۷-۲، مؤمنی، باقر، ایران در استانه‌ی انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه، ص ۱۰، با تلخیص، ۳-۶۳
- ۲- رئیس‌نیا، رحیم، زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی مشروطیت در ایران، ص ۶۳-۶۵
- ۳- ۵۴-۵۶، ک: کاتوزیان، دکتر محمدعلی، دولت و جامعه در ایران، ترجمه‌ی حسن افشار، ص ۵۷-۶۴-۶-۶، ک: غنی نژاد، دکتر موسی، غرب گرایی و غرب ستیزی ایرانیان، ما و غرب، ص ۱۸۵-۱۹۱، ۷- همان، ص ۱۸۲-۱۸۳، ۸- شریعتی، دکتر علی، بازشناسی هویت ایرانی، اسلامی، م. آ. ۲۷، ص ۲۵۶-۲۵۷، ۹- اجلائی، فرزاد، ایران فردا، شماره‌ی ۳۸، ص ۶۸-۱۰، صحابه، مهندس عزت‌الله، ایران فردا، شماره‌ی ۲۴، ص ۳-۶-۱۱- ایران فردا، شماره‌ی ۲۵، ص ۶۲-۱۲- اکبری بیرق، حسن، مبانی فکری ادبیات مشروطیت، ص ۵۱، ۱۳- ز. ک: کسروی، احمد، تاریخ مشروطه، ص ۲۷-۷۸ و ۹۰-۸۵، به نقل از تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ۱۴- ز. ک: رحمانی، تقی، ما و غرب، همان، ص ۱۱۸، ۱۵- رئیس‌نیا، همان، ص ۶۶-۶۷، ۱۶- کاتوزیان، همان، ۱۷- غنی نژاد، همان، ص ۱۷۴، با تلخیص و تصرف، ۱۸- زیبا کلام، دکتر صادق، ما و غرب، همان، ص ۱۲۵، ۱۹- مصاحبه با دکتر حسین عظیمی، لزوم تعریفی دوباره از غرب صنعتی، ما و غرب، ص ۱۵۷-۱۵۹، ۲۰-۲۱، دکتر زرین کوب، عبدالحسین، نه شرقی، نه غربی، انسانی، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم (۱۳۷۸)، ص ۲۸-۳۱، با تلخیص، ۲۲- بروجردی، مهرداد، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه‌ی جمشید شیرازی، نشر فرزاد چاپ دوم (۱۳۷۷)، ص ۲۷۱-۲۷۲، به نقل از دکتر زرین کوب، عبدالحسین، همان، ۲۳- زرین کوب، همان، ص ۳۹.